

(مقایسه داستان حماسی گوراوغلی و زال)

1399/12/16 خورشیدی

عبدالمتین متین و عادلہ جان

دانشجویان برنامه ماستری زبان و ادبیات فارسی دری دانشگاه بلخ

پوهاند داکتر محمد صالح راسخ

مدرس و استاد رهنمای برنامه ماستری

چکیده

شاهنامه فردوسی و حماسه گوراوغلی دو حماسه بزرگ، بزرگ بین فارسی زبانان و ملت ترک می باشد. این دو حماسه دارای قهرمان هایی است بزرگ که سرنوشت آنها با سرنوشت ملت های شان گروه گره خورده است. آنها نماد هایی هستند جهت تخصص قدرت ها، مبارزه نور و تاریکی، خیر و شر و راستی و کاستی.

اگر چه قهرمان مرکزی حماسه گوراوغلی با قهرمانان شاهنامه از برخی جهات متفاوت می نماید، اما داشتن روحیه حماسی، جنبه اسطوره یی، دلاوری و فداکاری، شرافت، گذشت، جوانمردی، عشق، کین خواهی از دشمنان و... از خصوصیات مشترک این دو حماسه به حساب می آید.

از طرفی دیگر با توجه به نزدیک جغرافیایی و فرهنگی این دو حماسه، وجوه اشتراک زیادی از لحاظ فرهنگی را نیز بین این دو حماسه می توانیم بررسی نماییم. در کنار اینکه به این نکته نیز بین این دو حماسه، سبب گردیده است.

در این پژوهش کوشش شده تا بر علاوه یافتن وجوه اشتراک و افتراق محتوایی بین بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه فردوسی با حماسه گوراوغلی، مکثی هم بر جنبه های زیبا شناختی دو اثر حماسی مورد بحث کرده و به زوایای نهایی ادبی و هنری بودن آنها پرداخته شود.

همچنان در بخش بررسی های سبکی، به ویژه گی های فرهنگی و تاریخی با زیر مجموعه های آنها در دو اثر مورد بحث پرداخته شده و در کنار پیدایی مشخصات آنها، یافته های ارزشمندی مانند: یک رنگی عقاید و باورهای دینی و مردمی، چون: اعتقاد به یگانه گی خداوند و یاری جستن از او توسط قهرمانان دو حماسه، اهمیت برخی عناصر، موجودات و اشیاء، مانند: آب، کوه، اسپ، شمشیر و... در دو حماسه، چگونه گی برگزاری مراسمی چون: ازدواج، عزاداری و جشن ها در بین

مردم، نزدیک برخی ویژه گی های خاص زبانی مانند: نفوذ واژه های عربی در هر دو حماسه و یا نفوذ و رسوخ واژه های فارسی به حماسه گوراوغلی، یاد شدن از برخی شخصیت های اصلی شاهنامه و به خصوص رستم، در حماسه گوراوغلی... و نیز یک رنگی ها و تفاوت فرهنگی که مختص به مردمانی است که صاحب اصلی این دو اثر حماسی هستند نیز اشاره گردیده است.

مسأله تحقیق:

با توجه به اینکه موضوع این پژوهش در دایره ادبیات تطبیقی قرار میگیرد، لذا مهمترین مسأله یی که در محراق این پژوهش قرار می گیرد همانا تأثیر پذیری و تأثیر گذاری یک اثر بر اثر دیگر است و نیز اینکه کدام اثر و در کدام بخشها از اثر دیگر متأثر گردیده است. از طرفی دیگر، کوشش خواهیم کرد تا ادبیات و جنبه های زیباشناسی و هنری این دو اثر حماسی را به گونه روشن هویدا بسازیم .

اهداف تحقیق:

- 1- پیدایی شباهت ها و وجوه مشترک در بین این دو حماسه.
- 2- پیدایی تفاوت ها و وجوه افتراق در بین این دو حماسه.
- 3- بررسی و پیدایی ویژه گی های خاص سبکی دو اثر یاد شده که موجب خاص شدن هر کدام آنها شده است.
- 4- ارزیابی و تعیین میزان قدمت دو اثر حماسی، چه از لحاظ کتابت و چه از لحاظ حفظ بودن در حافظه های مردم.
- 5- بررسی بُعد فرهنگی در بین دو ملت و دو حماسه مختص به آنها.

اهمیت تحقیق:

این تحقیق با توجه به اینکه بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه فردوسی را با حماسه گوراوغلی به کنکاش گرفته است، لذا از این رهگذر کاری است تازه و بکر به همین اساس می تواند بخش بزرگی از زوایای پنهان دو اثر را که تا کنون با یکدیگر مورد مقایسه قرار نگرفته اند. بررسی نماید.

از طرف دیگر این تحقیق در شناساندن هر چه بهتر حماسه گوراوغلی که کمتر مورد توجه صاحبان دانش در عصر و کشور ما قرار گرفته، ممد شده می تواند. به همین ترتیب در فرجام این پژوهش معلوماتی که در مورد نزدیکی بیش از تصور این دو اثر حماسی وجود دارد، دانش و دید ما را نسبت به گذشته فرهنگی و تاریخی دو ملت ترک و فارسی زبانان، باز و روشن می نماید.

روش تحقیق:

روشی را که بنده در این رساله پژوهشی استفاده نموده، روش تحقیق کتابخانه یی بوده که بر علاوه آن به بررسی تحلیل دو اثر مورد مطالعه نیز پرداخته است.

گوراوغلی قهرمانی است برخواسته از میان مردم و پاسدار منافع مردم وعاشیقی است ترنم کننده ی دلاوری وجوانمردی زور و داران او را راهزن می شمردند ومردم نجات بخش خویش آنان تشنه ی خونش بودند واینان خواهان زندگی جاوید برایش .آنها به محو نام ونشانش می کوشیدند واینان خاطره اش را عزیز می داشتند وآن را با گرمی ترین یادمان ها وعناصر و مایه های احساسی واعتقادی می آراستند .بدین ترتیب افسانه وتاریخ به هم پیوست و از آمیزش آنها قهرمانی پدید آمد که از قهرمانان افسانه وتاریخ گذشته ی خلق های گوناگونی که او را از خود و از آن خود شمردند نشان ها دارد.افسانه ها وتاریخ به اعتباری نه تنها از یکدیگر جدایی نا پذیر بلکه مکمل ومتمم یکدیگر به شمار می روند چرا که افسانه ی شعله ی هوشمندی وبیدار دلی مردم وسازندگان تاریخ در طی قرن هاست.افسانه داوری درست ودقیق وروح پنهانی وتسلیم ناپذیر جامعه ها در گذرگاه وقایع و حوادث روزگار است .چون افسانه چهره ی دگرگون شده وصورت نقاب زده وتحول یافته ی حقایق پنهان وکتمان شده ای است...که تاریخ رسمی نمیخواهد آنها را به رسمیت بشناسد افسانه آژیرو هشدار ویادستان به فراموشی سپرده اما فراموش نشده ی مردم است .افسانه فغان وفریاد در گلو فشرده وصدای محجوب و تکذیب وتظلم واقعیات راستین وآوای انبوه خلایق وانسان های گمنام و غیر رسمی است که به شیوه ی زیباجالب خودش در برابر دروغ و تقلب قد علم می کند وآرزوهای سوخته وامیدهای آتش گرفته ی مردم حقیقی را که تاریخ به گمان خود خاکسترش را به باد فراموشی قرن ها واعصار سپرده است به صورت بلور شده...از فنا و زوال و فراموشی در امان نگه می دارد ... (1: ص 82)

در تاریخ وسعت منطقه ی انتشار داستان کور اوغلو وعلل دیگر سبب شده است که پژوهندگان مختلف سابقه تاریخی خود کور اوغلو وپرداخته شدن داستان را به ادوار پیش از اسلام برسانند.چنان که زکی ولیدی طوغان این داستان را از بقایای یادمان های جنگ های گوک ترک های غربی با ساسانی ها دانسته وجود تاریخی گوراوغلی را نیز به همان دوران می رساند .فؤاد کوپرولو هم داستان کور اوغلو را بازتاب جنگ های ترکان اغوز با مرز داران ایرانی دانسته در این مورد چنین می نویسد:دسته ای از ترکان که در اواخر دوران ساسانیان در دشت های ماورای خراسان وخزر وسر حدات خوارزم _استر اباد زندگی می کردند وظیفه ی نگهبانی از سر حدات توکی یه ها را به عهده داشتند .اینان هر زمان که فرصتی به دست می آوردند به داخل ایران می تاختند.خاقان نشین سول 2_ که در سال 9_98ه. /717م به دست یزید ابن مهلب بر افتاد _نیز به توسط این اغوزهای کوچ نشین وابسته به گوک ترک ها تأسیس شده بود .افسانه ی گوراوغلی به

مثابه ی خاطره ی زد و خورد های همین ترکان اغوز به مرزداران ایران در دوران پیش از اسلام در جریان مهاجرت اغوز ها از طریق خراسان به ایران، آذر بایجان و آناتولی به این سرزمین ها انتقال یافته است. در این افسانه جنگهای یک خاقان مستقل و کوچک با ایرانی ها مورد بحث نیست بلکه از تاخت و تازهای یکی از طرخان های وابسته به خاقان است که سخن می رود. (5: ص 74)

ضیاء گوکالپ هم چهره ی داستانی شده ی سلطان محمود غزنوی ترک تبار وایاز غلام از را در وجود گوراوغلی وپسر خوانده اش عیواض می بیند. لازم به تذکر است که نویسندگان یاد شده کم وبیش دارای تمایلات پان تورانیستی یا پان ترکیستی هستند و استدلال هایشان خواه نا خواه از تمایلاتشان تأثیر می پذیرد.

آقایان ارمنی که «دستان گوراوغلی» را بر اساس یکی از روایت های قفقاز در سال 1924 در استانبول انتشار داده گوراوغلی را ارمنی تبار می دانند (5: ص 76)

وبربریان ارمنی نیز در مقاله ی مفصلی که در سال 1939 در پاریس انتشار داده به شباهت های موجود بین افسانه ی پرداخته شده در باره ی جنگ های ارمنی ساسانی مندرج در منابع تاریخی و بعضی از فصول دستان گوراوغلی اشاره کرده است. این افسانه مربوط است به قیام آرشاک دوم (367_351 م.) به انتقام چشمان در آورده شده ی پدرش تیران علیه ساسانیان که در صفحات آینده به تفصیل در باره اش سخن خواهد رفت.

دومزیل فرانسوی استاد دانشگاه سوربن که در طی سال های 1925 تا 1932 در دانشگاه استانبول تحصیل می کرده و یکی از راهنمایان پرتونالی براتاو در تألیف کتاب ارزنده اش «دستان گوراوغلی»_ 1931_ بوده سابقه موضوع قیام قهرمان علیه ستمگری که چشمان پدر او را در آورده در سرزمین های قفقاز تا دوره ی اسکیت های قرن ششم پیش از میلاد می رساند. (5: ص 93)

زادگاه گوراوغلی:

در باره ی محل تولد و پرورش گوراوغلی نظریات گوناگونی ابراز شده است: الکساندر خودزکو دانشمندی که در اواسط قرن نوزدهم برای نخستین بار ترجمه ای از «گوراوغلی» ی روی هم رفته معتبری را به زبان انگلیسی انتشار داد و این دستان را به جهان علم معرفی کرد گوراوغلی را بر اساس اظهارات مردم آذربایجان ترکمنی از طایفه ی تکه می داند که در زمان شاه عباس دوم صفوی (1077_1052 ه. / 1666_1642 م.) در خراسان به دنیا آمده و به آذر بایجان ایران کوچیده

در دژی به نام چنلی بئل واقع در دره ی سلماس و سر راه خوی _ارزروم راهزنی می کرده است. محمد امین نامی هم که سفر نامه اش تحت عنوان سیاحت از استانبول تا آسیای وسطی در سال 1295 هجری در استانبول چاپ شده از شنیدن نام گوراوغلی در آسیای میانه دچار حیرت می شود و وقتی در این باره پرسش می کند پاسخ می شنود که گوراوغلی از طایفه ی تکه ساکن آن سرزمین بوده است در واریانت ترکمنی نیز گوراوغلی از طایفه ی تکه ترکمن است.

فاروق سوم با این نظر به مخالفت برخواسته چنین نوشته است: بعضی گوراوغلی را به یک طایفه ی ترکمن ترکمنستان به نام تکه منسوب داشته براین عقیده اند که دستان از ترکمنستان به ایران و از آنجا به آناتولی راه یافته ...در حالی که گوراوغلی یک ترکمن آناتولی است و دستان گوراوغلی ابتدا در ترکیه شکل گرفته از ترکیه به ایران و از ایران به ترکمنستان نفوذ کرده است... پرفسور م.ح.طهماسب هم با استناد به بخشی از قول خودزکو استدلال کرده است که گوراوغلی تاریخی آذربایجانی بوده است آذربایجانی بودن گوراوغلی به عنوان یک شخصیت تاریخی در چاپ لندن دستان نیز قید گردیده است. [که چنین قیدی نگردیده!] در مقدمه ی این واریانت که در بردارنده ی اطلاعات بیوگرافیک گونه ی زیادی درباره ی قهرمان است گفته می شود که گوراوغلی از طایفه ی تکه بود. چنان که از تاریخ برمی آید همین تکلویی ها که به زبان آذربایجانی تکلم می کردند به جهت اعتقادات مذهبی نیز با طوایف قزلباش محلی آذربایجان بستگی داشتند. (2: ص 58)

پرفسور پتروشفسکی در این باره چنین می نویسد: دون ژوال آذربایجانی استانبلی شده سی و دو طایفه از قزلباش ها را نام می برد. ما در بین اینان استاجلو، شاملو، افشار، ترکمن، بایات، تکلو و دیگران را می بینیم (پتروشفسکی در جای دیگری از اثری که این اطلاعات رابه دست می دهد چنین می گوید: (طوایف قزلباش شیعه بودند و در قرن پانزدهم به زبان آذربایجانی تکلم می کردند. باز هم از تاریخ چنین مستفاد می گردد که همین تکلویی ها نقش فوق العاده مؤثری را در رسیدن شاه اسماعیل صفوی به قدرت ایفا کرده لشکرهشت هزار نفری پیشگام او را تشکیل داده بوده اند. بعدها شاه عباس که سیاست تبدیل دولت صفوی به یک دولت استیلاگر ایرانی را پیش می برد، اکثر طایفه های آذربایجانی محلی را در هم کوبیده درباره ی قلع و قمع خونین تکلوها هم فرمان ویژه ای صادر می کند. این حادثه در سال (100ه. / 1596م.) روی داده است. این زمان مقارن است با اوایل درگیری قیام دهقانی که با حماسه ی گوراوغلی همخوانی و همانندی دارد. بدین ترتیب ظهور گوراوغلی در میان تکلوها که یکی از طوایف محلی آذربایجان بود کاملاً محتمل

و ممکن به نظر می رسد. لازم به تذکر است که همه ی این مطالب درباره ی گوراوغلییی است که احتمال داده می شود به مثابه ی یک شخصیت تاریخی وجود خارجی داشته است ... با این همه این استدلالات برای اثبات قطعی آذربایجانی بودن گوراوغلی کافی به نظر نمی رسد چرا که در آن تاریخ_نیمه ی اول قرن هفدهم_ غیر از تکلوهای ساکن آذربایجان که اکثریت داشتند در خراسان نیز به دودسته ی تکلومی توان اشاره کرد: (2: ص 130)

1. بقایای تکه های خوارزم که این دسته نیز ترکمن بودند و از حدود قرن شانزدهم در شرق دریای خزر و حوالی خوارزم اقامت داشتند و بسیاری از آنها در اواخر قرن 16 و قرن 17 در نتیجه ی چیرگی مانگیت ها و کلموک ها ناگزیر از ترک آسیای میانه شدند.

2. تکلوهایی که بعد از تأسیس دولت صفوی برای اعمال قدرت سیاسی آن دولت از آناتولی و آذربایجان به خراسان کوچیده بودند. از آن جمله از تکلوهایی می توان نام برد که رئیسشان بورن سلطان تکلو حاکم مشهد بود

اگر مساله ی مهاجرت کوراغلی تاریخی از خراسان به آذربایجان حقیقت داشته باشد بعید نیست که وی از افراد تکلوهایی بوده باشد که پیش تر از غرب و مخصوصاً آذربایجان به خراسان مهاجرت کرده بودند خصوصاً که پدر گوراوغلی واریانت خود زکو مردی میرزا صراف نام است که در شهر مشهد جان می دهد و در حال احتضار به پسرش وصیت می کند که هرگز رو در روی پادشاهان ایران قرار نگیرد .

از جهانگردانی که گذرشان به آناتولی و آذربایجان افتاده بعضی او را آناتولیاپی و بعضی دیگر آذربایجانی و محل زندگیش را در کوه ها و قلعه هایی که نام او را برخوردارند دانسته اند . بعضی از تاریخ نگاران و فلکور شناسان آذربایجانی و چند دانشمند غیر آذربایجانی بدون آنکه محل مشخصی را به عنوان زادگاه گوراوغلی نام برده باشند یا خود این قهرمان را آذربایجانی الاصل و یا ماجراهای زندگیش را با حوادث تاریخی این سرزمین مرتبط دانسته اند. به عنوان مثال در آنسیکلوپدی آذربایجان، ماده ی گوراوغلی چنین نگاشته اند: «یکی از دسته های جلالی که در آذربایجان ابتدا علیه اشغالگران عثمانی و بعد ها برضد صفویان و فئودالهای محلی می جنگیدند تحت رهبری گوراوغلی بود. بنا به روایات نام اصلی گوراوغلی روشن بوده است. آگاهی درباره ی گوراوغلی و همزمانش در منابع مکتوب بسیار کم است. بعضی از محققان مرکز فعالیت او را خراسان بعضی دیگر آناتولی و اکثرشان آذربایجان دانسته اند... (2: ص 137)

ولی ادعای علی اوسط قلیف صراحت بیشتری دارد. اوبعد از آن که از جنگ های ایران و عثمانی و اشغال آذربایجان به توسط ترکان عثمانی و شورش های دهقانی و جلالی در ترکیه و سرایت این شورش ها به نخجوان سخن می گوید اظهار می دارد که دهقانان آذربایجانی و ارمنی به مبارزه پیوستند. یکی از دسته هایی را که علیه اشغالگران ترک می رزمیدند گوراوغلی قهرمان خلق رهبری می کرد.

فئودال ترک چشمان پدرپیر او را که یک دهقان بود در آورده بود. بعد از این بود که روشن به گوراوغلی معروف شد. دسته های شورشی تحت فرمان او ضربات نیرومندی به ستمگران ترک و فئودال های محلی فرود آوردند ...

پرفسور ساموئیلیان ارمنی هم نوشته است: گوراوغلی به عنوان یک شخصیت تاریخی آذربایجانی است. حماسه ای هم که در اطراف این قهرمان پدید آمده بدون شبهه به جهت سیر رویدادها و از نظر جغرافیایی دارای عناصر آذربایجانی است

همچنین غالب نویسندگان ترک او را آناتولیایی دانسته اند و معمولاً نام زادگاهش را نیز تعیین کرده اند. به عنوان مثال کیرزی اوغلو او را از قاراقویونلوها و پرورش یافته ی بخش علیای رودخانه ی ارس و ولایت قارص واقع در منتهی الیه شرقی ترکیه دانسته است در حالی که امید کافتانجی اوغلو که هشت «قل» از دستان گوراوغلی را ضبط و در 335 صفحه منتشر کرده با استناد به قول مردم برآنست که زادگاه او آقچاکوی واقع در نزدیکی بخش رفاهیه ی از زنجان بوده اما گوراوغلی بعدها در محلی به نام چاملی بئل واقع در غرب سیزاس مسکن گزیده است. کافتانجی اوغلو در مخالفت با آنهایی که او را از اهالی بولو دانسته اند می نویسد که «در اطراف بولو کسی را نمی توان یافت که نام کور اوغلو را شنیده باشد. بیکی هم که در برابر او قرار داشته، نه بیک بولو، بلکه بیکی یا پاشایی به نام بولو بوده است

امافاروق سومر با استناد به چند سند به دست آمده از دفتر های مهمه ی آرشیو نخست وزیری استانبول زادگاه گوراوغلی را دهی به نام ساییق واقع در ایالت بولو بر سر راه آنکارا معرفی کرده است. لازم به تذکر است که از تاریخ 1942 به بعد هشت سند رسمی از دفتر های مهمه ی یادشده در رابطه با شخصی به نام کور اوغلو به توسط چند تاریخ پژوه ترک کشف گردیده. این سند ها احکامی هستند که در فاصله ی سال های 988 ه. / 1580 م و 993 ه. / 1585 م. از طرف حکومت مرکزی درباره ی گوراوغلی، به عنوان کارگزارانی چون قاضی، بیک سنجاق، و بیگلر بیکی صدور یافته و از همه آنها چنین مستفاد می گردد که این شخص در حوالی بولو فعالیت می کرده است

در حکم نخست که به عنوان بیک بولو وقاضی گرده صادر شده از آن ها خواسته شده است که شخصی گوراوغلی نام از قریحه ی ساییق تابع گرده را که خانه ها را چاپیده و دو نفر را مجروح کرده و...مردم را به ستوه آورده دستگیر کنند. (2: ص 150)

فاروق سومر با استفاده از همین حکم قریه ی مزبور را پیدا کرده و گزارش سفر خودش را به آنجا به تفصیل در شماره ی 19 دسامبر 1975 مجله ی «هنر ملیت» که روی جلدش تصویری از گوراوغلی چاپ شده و در زیر آن به خطی درشت نوشته شده است که «دهکده ی زادگاه کور اوغلو پیدا شد!» انتشار داده و در عین حال خاطر نشان کرده است که «هیچ کدام از اهالی نمی دانستند که گوراوغلی از دهکده ی آنها برخوردار است.» از اسناد دیگر معلومات دیگری به دست می آید که قابل توجه هستند. در حکم مؤرخه ی اول جمادی الاول 989 هـ. / 3 ژوین 1581 م. از همدست شدن گوراوغلی با فردی به نام قارا مصطفی چاقال اوغلو و پیوستن عده ای به ایشان و تاخت و تازشان در اطراف سخن می رود. از دو حکم دیگر که در همین سال صادر گشته معلوم می شود که نام گوراوغلی مذکور روشن بوده. می دانیم که نام گوراوغلی قهرمان دستان نیز روشن و یا روشن علی بوده که در زبان های خلق های مختلف اوروشان، خوروشان، ایریشوان نیز تلفظ می گردد. در همین حکم ها از افزایش تعداد افراد کور اوغلو و قارا مصطفی و وسعت گرفتن قلمرو فعالیت آنها نیز سخن رفته است. از حکم واپسین چنین بر می آید که گوراوغلی نتوانسته به فعالیت خود در آن منطقه ادامه دهد و به ناگزیر پیش محمود نامی در حوالی انقره (آنکارا) رفته فاروق سومر با توجه به این که کور اوغلو نتوانسته است مقاومت را به مدت پنج سال در قلمرو امپراطوری عثمانی که هر قیام ضد دولتی را در خون قیام کننده گان خفه می کرد ادامه دهد، نتیجه گیری می کند که برای پیش بردن چنین امر بزرگی غیر از جسارت به قابلیت های دیگری نیز احتیاج بوده است. وانگهی دو سال پیش از صدور نخستین حکم جنگ های ایران و عثمانی شروع شده بود و بنابراین می توان حدس زد که حضور اکثر نیروهای نظامی عثمانی در جبهه ی غربی ادامه ی فعالیت کور اوغلو را در آناتولی شمال غربی تا حدودی امکان پذیر می ساخته است. فاروق سومر از دو جای دیگر نیز در همان حوالی نام می برد که اکنون نام کور اوغلو را بر خود دارند: 1_ کوه های گوراوغلی واقع در جنوب گرده به ارتفاع 2400 متر که شاید همان رشته کوهی باشد که قهرمانان خطاب به آنها می گفته است: «پشتیبان تویی، قلعه ام تویی ای کوه!» 2_ درو بند (دربند) گوراوغلی که بین گرده وینی چاغا قرار دارد. در این دره چشمه ای نیز به نام چشمه ی کور اوغلو وجود

دارد. فاروق سومر سپس یاد آور می شود که گوراوغلی بعد ها به کوههای چاملی بئل که در بین سیواس و توقات قرار دارد می رود . (3: ص 48)

غیر از جاهایی که فاروق سومر از آنها نام برده ، کوه ها و قلعه ها و غارها و چشمه ها و... زیاد دیگری نیز که با نام گوراوغلی ارتباط دارند در آناتولی. ایران وقفقاز و آسیای میانه پراکنده است که نشان دهنده ی رد پای قهرمان تاریخ و افسانه در این سرزمین هاست .

پرتونالی اسم هفت کوه به نام گوراوغلی را می آورد که پنج تای آنها در ترکیه یکی در آذربایجان قفقاز و دیگری در بین تفلیس و ایران است . اواز 8قلعه و چند چشمه و در بند و دره و صخره و غار و مزرعه ی پراکنده در آناتولی شرقی و قفقاز نیز نام می برد . یک قبیله ی 40 خانواری نیز که نام گوراوغلی را بر خود دارد در کوه نور حق بخش البستان _ بین ماراش و مالاتیا _ مسکن دارند .

فرهاد فرهادوف نیز با استناد به روایتی از «گوراوغلی» که در سال 1889 در گرجستان ضبط شده نوشته است که در آن تاریخ تنها در کوه تری آلت گرجستان بقایای بیش از ده قلعه باقی مانده بود ه که «قلعه ی گوراوغلی» نامیده می شده اند. در نواحی شامخور، گده بیک، قاراباغ آذربایجان آن سوی ارس نیز قلعه های گوراوغلی شناخته شده است.

در نقاط مختلف آذربایجان شرقی و غربی نیز جاهایی به نام گوراوغلی وجود دارند که متأسفانه تحقیقی در پیرامون آنها صورت نگرفته است . بعضی از آنها که نویسنده ی این سطور از وجودشان اطلاع یافته است عبارتند از :

1- طویله ی گوراوغلی واقع در کوه های پوشیده از جنگل بین اردبیل و آستارا و در حوالی «مشه سویی».

2- کوه ، دره و نشیمن گوراوغلی در حدود روستاهای بارنج ، کرگج و آرپادره سی و نیز غار

گوراوغلی در نزدیکی سعید آباد واقع در حومه ی تبریز.

اقای بدخشان در رابطه با کوراغلو نشان چنلی بئل را در ترکمن صحرا می دهد :

در نشستی که با یکی از پیرمردان داشتم می گفت که در فاصله بین نیل کوه و روستای دهنه از توابع بخش کلالة ی گنبد تپه ای کم ارتفاع و غیر مسکونی وجود دارد که از قدیم الایام به چاندی بیل معروف بوده است روایت می کنند که اسب معروف گوراوغلی این فاصله را از نیل کوه تا چاندی بیل _ پرواز کرده و حتی جای پای اسب نیز در دامنه ی تپه موجود است . این را شنیدم منتهی خودم فرصت نکردم که از نزدیک آنرا ببینم و دقیق تر برایتان بنویسم .

گفتنی است که هر قهرمان محبوب داستان معمولا در مناطق رواج آن دستان رد پاهایی از خود به جا می گذارد. به عنوان مثال کوه رستم، باغ رستم، غار رستم، تخت رستم، سنگ رستم، برج رستم، گرز رستم، جای پای رستم، طویله و آخورو میخ طویله و جای سم رخس و... در سراسر ایران زمین پراکنده است. و به قول مجتبی مینوی رستمی که اصلا معلوم نیست آیا وجود تاریخی داشته است یا نه و اگر شخص حقیقی بوده است آیا فقط یکی در سیستان بوده که او را قلم وقوه ی شاعری فردوسی رستم داستان کرده است یا برآستی جهان پهلوان بزرگی بوده است از برای ما [ایرانی ها] رمز دلاوری و دلیری ملی است و حتی تیره ای از ایل ممسنی هم او را جد خود می دانند و اهل تهران به خویشان می بالند که رستم گرز خود را آنجا گرو گذاشته است. بدین ترتیب بدیهی می نماید که تحقیقات بیشتر جای پاها و نشانه های دیگری از کور اوغلوئی نام آور را در مناطق مختلف آشکار خواهد کرد.

قیام های جلالی:

قیام های جلالی یک رشته قیام های دهقانی هستند که در طی سده های شانزدهم و هفدهم در سرزمین اناطولی با گسست ها و فراز و فرودهایی ادامه داشته است. اسکندر بیک منشی درباره ی وجه تسمیه ی این قیام ها چنین می نویسد:

مجملا رومیان رومیه جماعتی را که به پادشاه زمان عاصی گشته به نهب و غارت و تخریب ولایت مشغول می گردند جلالی می نامند. در وجه تسمیه ی جلالی آنچه بخاطر ناقص می رسد آنست که همانا این طایفه مظاهر جلال اند که رحم و عفو و صلح در نهاد ایشان نیست.

عبدالیاقی گولپینالی وجه تسمیه ی جلالیان را به گونه ی دیگری توجیه می کند او بر آن است که این عنوان از اسم جلال نامی گرفته شده است که مقارن مرگ شیخ جنید پدر بزرگ شاه اسماعیل مدعی شده بود که شیخ جنید است توضیح این که شیخ جنید که در اردبیل بر مقام جدش شیخ صفی الدین تکیه زده بود تحت فشار جهان شاه قراقویونلو به اناطولی فرار کرده و در میان مریدان روز افزون علوی و قزلباش خاندان صفوی که بعد ها به کمک آنها به حکومت رسیدند زندگی و تبلیغ کرده بود وی تحت فشار دولت عثمانی و بعد از ازدواج با خواهر اوزون حسن اق قیونلو به اردبیل بر میگردد و در سال 865 هـ- 1466 م- و در جریان جنگ با قوای شروان شاه کشته می شود و پسرش حیدر در اسماعیل -جای او را می گیرد در این گیرودار است که جلال نام برده در توقات ادعا می کند که شیخ جنید است و عده ای را در اطراف خود گرد می

اورد گو این که بعدا معلوم میشود که وی شیخ جنید نیست اما دعوتش در میان ستم دیدگان اناطولی انعکاس وسیعی پیدا می کند او ادعا می کرد که حضرت مهدی (ع) به زودی ظهور خواهد کرد و دنیا را به نور عدل و داد روشن خواهد کرد به نوشته ی گولپینالی ابتدا به کسانی که دعوت این شخص را پذیرفتند جلالی گفتند و بعد از آن این عنوان عموما به کسانی که علیه حکومت پرچم قیام بر می افراشتند و دارای اعتقاد مخالف اصول تسنن بودند و از طرف دولت عثمانی تحت تعقیب قرار می گرفتند داده میشد سرانجام این عنوان مفهوم عام تری پیدا کرد و به هر فرد و گروه قیام کننده اطلاق گردید و مترادف یاغی و عاصی و ... شد. ان طور که از منابع تاریخ عثمانی بر میآید این عنوان از نام درویش جلال بز اوکلوی تر کمن که در سال 925ه. / 1519م. در زمان سلطنت سلطان سلیم اول قیام کرده و ادعای مهدویت داشته گرفته شده است. پیروان همین درویش جلال را درویشان جلالی و قیام هایی را که بعد از آن علیه دولت عثمانی شده جلالی نامیده اند. (5: صص 160 – 166)

گوراوغلی و جنبش جلالی:

اکثر پژوهندگان آذربایجانی و ترک در این باب اتفاق نظر دارند که گوراوغلی یکی از سران جنبش جلالی بوده است و عمده ترین منبع مورد استنادشان در این خصوص در این خصوص نوشته ی آراکل تبریزی درباره ی کور اوغلو و یاران اوست. اما پیش از آن که کسی از محققان «گوراوغلی» از نوشته ی آراکل درباره ی او آگاهی داشته باشند پوتونالی در اثر تحقیقی 256 صفحه ای خود به نام «دستان گوراوغلی» _1931_ که نخستین اثر جدی و جامع و مستقل درباره ی گوراوغلی به شمار می رود از روی قرآینی چون شباهت شخصیت ها و اعمال و کردار و نام های دلاوران در دستان و نام آوران قیام های جلالی و نیز با توجه به خطاب «ای جلالی!» دلاوران چاملی بئل و همچنین بیک بولو به گوراوغلی در بعضی از روایات دستان نقش جلالی ها را در شکل گیری این دستان امکان پذیر دانسته و گوراوغلی را یک شخصیت یاغی جلالی معرفی کرده و در این باره چنین نوشته است: تأثیر قیام های جلالی در دستان گوراوغلی بی گمان خیلی عمیق است. از روایت بولو چنین برمی آید که جلالی ها گوراوغلی را از خودشان نمی شمردند. در حقیقت نیز گوراوغلی با قیام علیه حکومت نشان دهنده ی یک شخصیت تام و تمام جلالی است.

وی بعد از آگاهی از نوشته ی آراکل در مقاله ای که چند سال بعد درباره ی کور اوغلو نوشت و در حقیقت حکم تکمله ای را بر کتاب یاد شده داشت بر جلالی بودن گوراوغلی تأکید

بیشتری ورزید و این تأکید را در آثار دیگرش چون «حکایات خلق . حکایتگری خلق» ماده ی «گوراوغلی» آنسیکلو پدی اسلامی چاپ ترکیه و چاپ لندن 1980 [متن انگلیسی]... و سخنرانی خود در کنگره ی سوم تاریخ ترک تحت عنوان «شخصیت تاریخی گوراوغلی» و... که بعدها انتشار یافتند ادامه داد در یکی از اسناد آرشیویاد شده نیز که در اول جمادی الاول 3/989 ژوئن 1581 خطاب به بیگلر بیگی آناتولی صدور یافته از جلالی شدن گوراوغلی به همراه چاکال اوغلو سخن رفته است (1: ص 87)

نوشته ی آراکل درباره ی جلالیان و شخص گوراوغلیاز این نظر دارای ارزش است کههاولا وی در جوار منطقه ی درگیری قیام زندگی کرده و مشاهدات و مسموعات خودش را روی کاغذ آورده و ثانیاً مطالب خود را اندکی بعد از مرگ گوراوغلی نوشته و نغمه های منتسب به او را از زبان عاشیق ها شنیده است . وی گو این که از نهضت های خلق با لحن کینه آمیزی سخن می گوید با این همه منصفانه اعتراف می کند که «جلالی ها مردانی بودند برجسته ، خوشبخت ، دلاور میدان نبرد و شکست را ناچیز گیرنده.» و نام 23 تن از سران جلالی را که هر کدام در رأس هزار نفرو یا بیشتر قرار داشتند در اثر خود آورده است که گیزیر اوغلو مصطفی بیگ کوسه ی صفر و خود گوراوغلی جزو آنهاست. نوشته ی آراکل در رابطه با گوراوغلی از این قرار است گوراوغلی ... این همان کور اوغلو است که نغمه های بیشماری را که امروزه عاشیق ها می خوانند سروده است ... گیزیر اوغلو مصطفی بیگ که به اتفاق هزار نفر قیام کرده... همان گیزیر اوغلو مصطفی بیگ دوست گوراوغلی است که نامش در همان نغمه ها برده می شود . (1: ص 74)

گیزیر اوغلو مصطفی بیگ یکی از قهرمانان حماسه ی گوراوغلیاست. در باره ی شروع دوستی او با گوراوغلی اپیزودی در مجلس «دورناتلی» (کاکل درنا) که «سفر بغداد» نیز نامیده می شود آمده است که خلاصه اش چنین است:

گیزیر اوغلو پسر مردی بود که به فرمان خوتکار اعدام شده بود . وی بعد از مرگ پدرش به همراه چهل دلاور به کوه زده بود . او خون در دل بیگ ها و پاشاها می کرد و دشمنان پدرش را در هر جا به چنگ می آورد به دارمی کشید . وی که خویشان را یکه تاز میدان دلاوری می دانست آوازه ی گوراوغلی را نمی توانست برتابد و می گفت که یا باید نام گوراوغلی بر سر زبان ها باشد یا نام من چرا که «کله ی دوقوچ در یک دیگ نمی جوشد» بنابراین وقتی خبر دار شد که عیواض ودمیرچی اوغلو و باللی احمد به اسارت اصلان پاشا در آمده اند خویشان را به کنار بغداد رساند تا به گوراوغلی _ اگر برای رهنیدن عزیزانش احتیاج به کمک داشته باشد _ مدد رساند و اگر او بر اصلان

پاشا پیروز شد حسابش را با او یک سره کند... وقتی از دور دید که گوراوغلی ودلاورانش خود از پس پاشای بغداد برمی آیند کنار کشید تا در جای دیگر راه بر گوراوغلی بگیرد. گوراوغلی هم که با دیدن ششپیر او وی را شناخته و به منظورش پی برده بود بعد از نجات عزیزانش همه ی دلاوران را به سوی چنلی بئل روانه کرد و خود از راهی رفت که احتمال می داد در آنجا با گیزیر اوغلو مواجه خواهد شد. و چنان نیز شد. ابتدا گیزیر اوغلو پیش از آن که گوراوغلی به خود بجنبد گریزی برسر وی فرود می آورد که او را از اسب پایین غلتانده و در داخل رودخانه می اندازد. اما پیش از آن که گیزیر اوغلو بتواند شمشیرش را فرو آورد گوراوغلی با گرز دشمن که از زمین برداشته برسر وی می کوبد و در رودخانه اش می اندازد. وقتی که گوراوغلی گیزیر اوغلو را از آب بیرون می کشد تا به جنگ ادامه دهند گیزیر اوغلو از در آشتی در می آید و می گوید ما که با یکدیگر سابقه ی پدر کشتگی نداریم من می خواستم بدانم که تو نیرومندی یا من. اکنون دانستم. پس این جنگیدن معنایی ندارد. دستت را به من ده تا دوست شویم دو گرد بعد از آن که دست می دهند و روبوسی می کنند از همدیگر جدا می شوند. گوراوغلی به طرف چنلی بئل روانه می گردد و گیزیر اوغلو به سمت یارانش می رود... او ماجرا را همین طور که اتفاق افتاده بود برای یارانش تعریف می کند. اما بعضی از یاران باور نمی کنند. او هم پیشنهاد می کند که به چنلی بئل بروند و شرح قضیه را از زبان خود کوراوغلو بشنوند. آن ها زمانی به چنلی بئل میرسند که گوراوغلی و چنلی بئل نشینان سر سفره ی عیش و نوش نشسته اند. این ها پنهان می شوند تا آنها از سر سفره بلند شوند. در اثنای خورو نوش گوراوغلی گزارش سفر بغداد را به نگار خانم اما چیزی در باره ی برخوردش با گیزیر اوغلو بر زبان نمی آورد و این مایه ی ملال و خشم گیزیر اوغلو می شود. آنگاه نگار که سر شوق آمده از گوراوغلی می پرسد که آیا تاکنون مادری فرزندی به دنیا آورده که حریف تو باشد و گوراوغلی ساز عاشیق جنون را برداشته به تعریف و تمجید گیزیر اوغلو می پردازد و می خواند: «دلاوری چون گیزیر اوغلو مصطفی بیک به دنیا نیامده است... او اوسبی «آلاپاچا» (ابلق) سوار می شود که قیرات به گرد پایش نمیرسد... او گوراوغلی را توی رودخانه می اندازد... ای کاش که او برادر من بود...» در این حال گیزیر اوغلو پای پیش می نهد و می گوید براستی که جوانمردی گوراوغلی. اما حریفت را بس بزرگو خودت را بسیار کوچک کردی... حال اجازه بده که من حقیقت را بگویم...» و ماجرا را همچنان که اتفاق افتاده بود تعریف می کند و آن گاه دو دلاور همدیگر را در آغوش می کشند و پیمان برادری می بندند ...

آنچه که در بالا مذکور افتاد خلاصه ی اپیزودی بود از واریانت آذربایجانی داستان.

درباره ی گیزیر اوغلو این رفیق گوراوغلی افسانه مطالبی در دفتر های مهمه ی محفوظ در آرشیو نخست وزیری استانبول_دفتر مهمه 61، ص 64، دفتر مهمه ی 64، ص 122 و 125_ کشف گردیده است که حاکی از وجود تاریخی اوست. در این اسناد تعداد سواران تحت فرمان گیزیر اوغلو 250 نفر ثبت گردیده و پرفسور آق داغ و «تاریخ مفصل عثمانی» را جزو رؤسای جلالی تحت فرمان قارایازیچی نام می برند. در یک سند دیگر نیز که در سال 993 هـ./ 1585 م. صدور یافته از یک جلالی به نام گیزیر اوغلو مصطفی بیک که در حوالی سیواس یاغی گری می کرده سخن رفته است. (5: ص 89)

در باره ی وجود تاریخی شخصی به نام گوراوغلی که یاغی جلالی بوده تا کنون هشت سند در دفتر های مهمه ی آرشیو یاد شده کشف گردیده و اکثر پژوهشگران ترک گوراوغلیی دستان را با همان شخصیت تاریخی یکی دانسته اند و پرتونالی به ضرس قاطع می گوید که «گوراوغلیی جلالی که آراکل از او صحبت می کند همان گوراوغلیی است که اسناد آرشیو در رابطه با او صدور یافته است.» و پرفسور آق داغ که عمری را صرف تحقیق در پیرامون عصیان های جلالی کرده گوراوغلی روشن قهرمان افسانه ی کور اوغلو را نخستین سردسته ی جلالی می داند که براساس اسناد موجود از سال 1581 بین بولو وگرده به همراهی یک دسته ی دویست نفری راهزنی می کرده است. وی حدس می زند که گوراوغلی در ابتدا به یاری یک دسته ی کوچک با حمله به صاحبان ثروت پای در راه یاغی گری نهاده و سپس افراد بیشتری به او پیوسته و فرماندهی دسته های بیشتری را عهده دار شده و کارشبالا گرفته و تبدیل به یک رئیس جلالی حقیقی گردیده است. و سبب شهره ی آفاق و جاودانه شدن نام این سرکرده ی یاغیان_ که نشان دهنده ی جنبه های مشترک قهرمانان و ماهیت قیام های جلالی است_ و موقع بی همتایش در دستان ناشی از این است که وی نخستین پرچمدار قیام های جلالی بوده است. واقع شدن ناحیه هایی که وی در آنها زیسته و جنگیده در سر راه نظاما_ تجاری استانبول و ایران نیز زمینه ی مساعدی برای انتشار نام و خاطره اش در منطقه ی وسیع تری پدید آورده است. وی آنگاه از سر کرده های دلاور جلالی چندی در ولایات مختلف آناتولی نام برده متذکر می شود که هر کدام از آنها از نظر روحیه و کردار به نوبه ی خود یک کور اوغلو بوده اند. و بلاخره ادعا می کند که پژوهش هایی که درباره ی گوراوغلی در زمینه ی ادبیات عامیانه صورت گرفته تمام اطلاعاتی را که ما با استناد به اسناد ارائه داده ایم تأیید می کند ... (2: صص 55 – 58)

آراکل در یادداشت های خود نوشته است که جلالی ها در منطقه ی وسیعی از استانبول گرفته تا ایران در حرکت هستند. این نظر را هم سفر های گوراوغلی به مناطق مختلفی چون استانبول با یزید، قارص، ارزروم، توقات، ارزنجان، بغداد، دربندو... تأیید می کند و هم وجود کوه ها، قلعه ها و چشمه ها و مناطق فراوان دیگر به نام گوراوغلی که در آناتولی و آذربایجان واقع شده اند. گوراوغلی شاعر

گوراوغلی حماسه هم یک دلاورشمشیر زن است و هم یک شاعر ساز زن. از جای جای دستان چنین بر می آید که گوراوغلی حماسه اما آیا شعرهایی که در سراسر دستان برزبان گوراوغلی جاری می شود و یا دست کم بعضی از آنها سروده ی خوده اوست؟ یا اینکه این اشعار از آثار طبع عاشیق های پردازنده ی دستان است؟ البته در این که شعرهای اولیه ی دستان در طی نسل ها و در جریان تکرارها حک و اصلاح شده، تغییرات فراوان پذیرفته، شعر های دیگری به آنها افزوده شده و یا شعر های جدید بعضی از شعر های قدیم را از میدان به در برده و حتی مسلم است. در این جا طرح دوسوال دیگر نیز خالی از فایده نمی نماید: آیا شاعر بودن صفتی است که پردازنده گان دستانبه طور کلی مردم به قهرمان محبوب خود داده اند و یا شاعری خود وی مایه بخش چهره و شخصیت داستانی اش شده است؟

برای اثبات اینکه شاعری گوراوغلی نام وجود داشته دلایل و اسنادی موجود است. نخستین آنها همان نوشته ی آراکل تبریزی است که پیش از این نقل گردید: «... این همان گوراوغلی است که نغمه های بی شماری را که امروزه عاشیق ها می خوانند سروده است...» [اولیا چلبی (1611_1682 م.) هم در دو جای سیاحتنامه اش از وجود یک شاعر ساز زن_عاشیق_بن چری به نام گوراوغلی به مناسبت هایی ذکرهایی به میان آورده است اولی بعد از آن که متذکر می شود که چگور ساز رایجی در محافل ینی چری بوده از نوازندگان معروف این ساز چند نفر را نام می برد که دمیر چی اوغلو و گوراوغلی از آن جمله اند. دیگری زمانی است که از لشکر کشی سلطان مراد چهارم به آناتولی برای تنبیه جلالی ها و اردو زدنش در سال 1068 هـ./1658 م. در کنار دریاچه ی ایزنیک و گردن زدن جلالی ها در حضور وی سخن می گوید. وقتی شاعر ساز زنی را به نزد سلطان می آورند چلبی به یاد گوراوغلی می افتد و یادآور می شود که گوراوغلی شاعری از جلالی های آناتولی شمال غربی بوده که چگورنواز عجیبی بود... دیگران نه مثل او چگور می توانند بنوازند و نه شعرهایی به دل انگیزی شعر های او توانند سرود. (2: صص 103 – 106)

کوراغلوهای دیگر

پرتو نائلی احتمال می دهد که یاغیان و جنگاوران دیگری نیز قبل و بعد از گوراوغلییی که تبدیل به قهرمان داستان شده است به همین نام وجود داشته اند که ماجراهایشان ماجراهای واقعی و خیالی گوراوغلی را غنی بخشیده اند. در بعضی از روایات گوراوغلی هم به ظهور یاغیانی که نام گوراوغلی بر خود نهاده و با ارتکاب به کارهای ناروا نام گوراوغلییی واقعی را لکه دار می کنند اشاره می شود. ضرب المثل معروف «خیلی ها پدرشان را کور کردند تا گوراوغلی شوند اما کورکیشینین اوغلو (پسر مرد کور) شدند.» را نباید از نظر دور داشت. خود نائلی به عنوان مثال به وجود گوراوغلییی تاریخی اشاره می کند که یکی از آن ها دلاوری به همین نام بوده که در زمان سلطان عبدالحمید دوم (1876_1909) در حوالی ارز روم یاغی_گری می کرده و دیگری خسروسلطان گوراوغلی نامی است که رئیس یکی از قبایل ترکمن ساکن کوه های کرمان و کیلویه بوده و در دوران سلطنت شاه طهماسب (76_1524) و شاه عباس اول (1587_1628) زندگی می کرده است.

فخرالدین کیرزی اغلو برای این موضوع کوراغلو هایی را مثال میزند که در تاریخ زندگی کرده اند:

- 1- کوراغلو محمد خلیفه از طایفه ی ذوالقدر و یکی از صاحب منصبان دربار ایران
- 2- خسرو سلطان کوراغلو - یکی از حکام خراسان از این کوراغلو در صفحات گذشته سخن رفت
- 3- ابراهیم سلطان کور اغلو بیک سرخس در زمان شاه عباس اول
- 4- درگاه سلطان کوراغلو - معاصر شاه عباس اول (5: صص 97 - 99)

در افسانه

خلق ها در سال های سخت و نفس گیر شکست به تاریخ و سرگذشت افسانه آمیز خویش علاقه پیدا می کنند و از طریق مراجعه به آفریده های شفاهی به فریاد آوردن روزهای آزاد گذشته و باز ساختن آن روزها آن چنان که خود می خواهند می پردازند. این یادمان های گذشته های دور در عین حال که در درجه ی اول در قبال درد های موجود تأثیر تسکین بخش دارند و نوعی پناه گاه روحی به شمار می آیند برای باز گرداندن آن روزهای خوب پیراسته از نابسامانی ها و ناملازمات تبدیل به نوعی نیروی برانگیزنده می شوند. راز آفرینش و باز آفرینی و نوزایی و دیر پایی حماسه ها در طی قرن ها و در جریان انتقال نسل به نسل را در این نیاز روحی خلق ها باید جست

و جو کرد. زنده کردن قهرمانی های گذشته در پیکر قهرمانان نوین با قابلیت ها و توانایی های کار ساز و در عین حال در خور فرهنگ عمومی زمانه ویا ایده آلیزه کردن قهرمانان جدید تاریخی با بهره گیری از سنت های فلکوری زنده و یادمان های دورو نزدیک به درد بخور برای تحقق بخشیدن به آرزو هایی که بالی در گذشته و بالی در آینده دارند: چنین است که شخصیت های تاریخی در جهان ذهن پرورد توده ها استحاله یافته به مقام ابر مرد وانسان برتر ارتقاء می یابد تا در کنار آن ها وگاهی حتی به جای آن ها با نیرو های شر در آویزند و با توانایی های خود ناتوانی های آن ها را جبران نمایند.

پژوهندگان سابقه ی کوراو غلورا تا اعصار پیش از اسلام وحتى پیش از میلاد می برند. در مورد وجود عناصر اساطیری در داستان گوراوغلی این نظر قابل قبول تر می نماید که سازندگان وپردازندگان «گوراوغلی» در طی سده های شانزدهم وهفدهم از مصالح اساطیری بازمانده از ادوار پیشین نیز استفاده کرده اند. پیش از این به مسأله ی تراج اساطیر قدیم به سان تخته سنگ های مرمر دزدیده شده از کاخ های کهن برای آرایش مسکن قدرتمندان نو رسیده اشارت رفته است .

...احتمالا در دورانی که خلق های ترک زبان واز آن جمله نیاکان آذربایجانی ها دارای تفکر اساطیری بودند شمشیر گوراوغلی شمشیر آدرخش نامیده می شده است. بعد ها وبه عبارت دقیق تر از هنگام تضعیف تفکر اساطیری به بعد از آن زمان که بینش های اساطیری تحت فشار دافعه ی حوادث و بینش های دیگر قرار می گیرد نام این شمشیر اجبارا عوض می شود وچرا آن را شمشیر مصری نامیده اند؟ برای آن که شمشیر مصری در سده های شانزدهم وهفدهم معروف بود همچنین فراموش نباید کرد که در دوره ی تطور داستان ودر دورانی که عاشیق ها نه تنها نمی توانستند نسبت به مسائل اجتماعی _سیاسی نوین بی اعتنا بمانند بلکه آن هایی را که به نفع خلق بوده اند در درجه ی اول اهمیت قرار می دادند. شاید بتوان گفت که آدمی که به وجود شمشیر آدرخش باور داشته باشد وجود خارجی نداشت زیرا که اندیشه ی اساطیری وبسیاری از باورهای خواه قوی وخواه ضعیف وابسته به آن در آغوش گرم گذشته چرت زده به خواب رفته بودند. در این دوره کم وبیش بقایا و رد پایشان باقی بود که به بعضی از آن ها نیز جامه ی اسلامی پوشانده اند. داستان اساساً مسائل روزمره ی دشواری را که مردم سده ها ی شانزدهم وهفدهم درگیرو گرفتارشان بودند منعکس می کرد. مردم دیگر می خواستند که در دست قهرمانانی که در میدان های خونین در گیر پیکارمرگ و زندگی هستند نه شمشیر آدرخش افسانه ای بلکه شمشیر مصری را ببینند که در سده های شانزدهم وهفدهم شهرتی به هم رسانده بود... (3:ص 27 – 29)

گوراوغلی ورستم

امید کافتانجی اوغلو ضمن پذیرفتن این نظر که «ظهور گوراوغلی در دوران قیام های جلالی یک حقیقت تاریخی است. شکل گیری حماسه ی گوراوغلی را جریانی هزار ساله می داند و حتی به وجود عناصری مانده از اعصار پیش از میلاد و آثاری از حماسه ی بابلی گیل گمش و حماسه های ژرمنی در ترکیب داستان تأکید می ورزد. ضیاء گوکالپ نیز که گوراوغلیی داستان را چهره ی مبدل سلطان محمود غزنوی بین رستم زال و گوراوغلی پیوند ایجاد می کند و کسانی چون مسزاروس و کراپه دانشمندان غربی ادعا می کنند که داستان گوراوغلی یک افسانه ی ایرانی بعداً ترکی شده است. صرف نظر از اینکه چنین ادعا هایی قابل اثبات هستند یا نه بین شخصیت رستم و گوراوغلی همانندی هایی وجود دارد و مخصوصاً از «سفر در بند» گوراوغلی چنین بر می آید که این مجلس از داستان رستم و سهراب «شاهنامه» برگرفته شده باشد. روایت های مختلف این مجلس اختلافاتی باهم دارند و خلاصه ی متن تنظیم شده به توسط م.ح طهماسب از این قرار است:

روزی از روزها دلاوران چنلی بئل در حضور گوراوغلی نشستند. هر کس از دری سخن می گفت تا آن که نوبت به دلاوری رسید که دمیر قاپی در بند به چنلی بئل آمده بود. او ضمن سخن گفتن از دیار خود به تعریف مؤمنه خانم دختر پاشای در بند پرداخت و آتش عشق او را در دل کوروغلو شعله ور ساخت چنان که در حال سوار شد و راه در بند را در پیش گرفت چون به شهر در بند رسید مردم دیدند که عجب پهلوانی عین رستم زال

گوراوغلی عرب پاشارا وادار می کند که به ازدواج دخترش با او رضا دهد و... بعد از چهل روز که در بند را ترک می کند بازوبندی به اومی ده دو می گوید اگر صاحب دختری شد آن را فروخته خرجش کند و اگر صاحب پسری شد آن را به بازوی او ببندد... مؤمنه خانم بعد از نه ماه و... پسری به دنیا می آورد که اسمش را حسن می گذارد بچه چنان رشد می کند که در یک ماهگی چون بچه ی دوساله می نماید. برایش دایه ها می گیرند و سپس به دست ملاها می سپارندش تا سواد آموزد. حسن از آب و گل در می آید و سواری و فنون رزم می آموزد عرب پاشا او را به جهت شلوغی و شیطنتش گوراوغلی صدا می کند... گوراوغلی روزی از زبان کچلی می شنود که «ای خبر از پدر خود چرا کتکم میزنی؟» پس از این ماجرا حسن پیش مادرش می رود و نام و نشان پدرش را از اومی پرسد و مادر ناگذیر پرده از راز بر می دارد و می گوید که «پدرت کوراو غلو قهرمان چنلی بئل است که خانها و پاشاها از ترسش خواب راحت ندارند.» گوراوغلی بعد از جستجوی بسیار اسبی از نژاد قیرات را از ایلخی پدر بزرگش انتخاب می کند و راه چنلی بئل را در پیش می گیرد... وقتی از

ولایت احمد خان کردستانی می گذرد عاشق مهری خانم دختر خان می شود کار به جنگ می کشد گوراوغلی یک تنه لشکر احمد خان را تارو مار می کند و احمد خان به ناگزیر کوتاه می آید و مهری خانم را به او می دهد... گوراوغلی بعد از اجرای مراسم نامزدی به راه می افتد تا بعد از یافتن پدرش برگردد... در میانه ی راه به دامنه ی چنلی بئل می رسد. در آنجا برخوردی بین او و دلاوران چنلی بئل پیش می آید... و گوراوغلی دست و پای چند تن از آنها را می بندد خبر به گوراوغلی می رسد... پدر و پسر بی آنکه همدیگر را بشناسند در هم می آویزند گوراوغلی دوبار پشت کوراغلو را بر زمین می آورد بار سوم گوراوغلی او را بر زمین می زند و در لحظه ای که می خواهد با خنجر پهلوی او را بشکافد نگار خانم سر میرسد و خنجر از دست او می گیرد و می گوید که این ناجوانمردی شایسته ی گوراوغلی نیست!... در این لحظه گوراوغلی متوجه می شود که با پدر خود در آویخته بوده است... و بازوبندش را به او نشان می دهد... بعد از برپایی جشنی بی نظیر گوراوغلی از پدرش اجازه می گیرد تا برود و مهری خانم را به چنلی بئل بیاورد. البته واریانت دیگری از داستان نیز وجود دارد. در این واریانت گوراوغلی مثل رستم فرزندش را می کشد و سپس با دیدن بازوبند او به حقیقت پی می برد و گوراوغلی را در قوشابولاغ کنار گور پدرش دفن می کند. در واریانت های ترکیه نیز به این داستان برخورد می شود. از آن میان واریانت العزیز شباخت بیشتری به واریانت مذکور آذربایجانی دارد. در این روایت گوراوغلی در یکی از دهات قرامان عاشق دختری می شود... و بازوبند و شمشیری به او می دهد... پسری را که به دنیا می آید حسن می نامد... حسن 13 ساله پسری را کتک می زند و مادر پسرک به او می گوید: تخم راهزن!... و حسن سراغ پدرش را از مادر می گیرد.. به چاملی بئل می رسد... دوتن از دلاوران گوراوغلی را می کشد... گوراوغلی خود پا پیش می گذارد اما حیفش می آید که او را بکشد بنابراین پیشنهاد می کند که با هم کشتی بگیرند و هر کدام که پشتش بر زمین آمد فرمانبردار غالب شود... حسن پشت گوراوغلی را بر خاک می آورد و عیوض از دیدن این صحنه خشمگین شده حسن را بر زمین می زند و می خواهد سر او را ببرد... در این لحظه چون قبا از تن حسن در می آورد چشم گوراوغلی به شمشیر و بازوبند او می افتد و او را می شناسد.. حدیث پیکار فرزند و پدری که همدیگر را نمی شناسند حدیثی است دیرنده و همه گیر که در ادبیات بسیاری از خلق ها به آن می توان برخورد. در داستان ادیب شهریار اثر سوفوکل تراژدی مردی بیان می شود که پدرش را ناشناخته می کشد و با مادرش ازدواج می کند. در منظومه ی هیلد براند یکی از آثار حماسی ژرمنی هیلد براند دلاور که به سفری دور و دراز رفته است در بازگشت به ایتالیا به جوان سلحشوری برخورد که پسر خود

اوست. هیلد براند پسر را می شناسد و در صدد آن است تا از نبرد با پسر بپرهیزد. اما پسرش که شنیده است پدرش در این سفر مرده است می کوشد تا پهلوان جهان دید را به جنگ وادارد. سرانجام نبردی تن به تن بین پدر و پسر در می گیرد که دنباله و فرجام آن در نسخ موجود معلوم نیست. به نظر ژول مول فردوسی شناس بزرگ حماسه ی مذکور درست بر روی پایه ای مانند بنیان رستم و سهراب بنا شده است همو خاطر نشان کرده است که «خانم بروک در ایرلند دو ترانه ی بسیار کهن یافته است که ریشه ی آنها شباهت شگفت انگیزی با سرگذشت سهراب دارد.

(4: صص 137 – 142)

عوامل پیروزی گوراوغلی

عواملی که موجبات پیروزی گوراوغلی را فراهم می آورد و قهرمانی او را مایه می دهند فراوانند. این عوامل را به دو دسته می توان تقسیم کرد :

1- عوامل درونی

2- عوامل بیرونی

عوامل درونی عواملی هستند که از وجود خود گوراوغلی سرچشمه می گیرند و ذاتی او هستند، صفات و قابلیت هایی چون بی باکی، زورمندی، جنگاوری، پرفنی و خنیاگری و نیز نعره زهره شکاف او. بی باکی و زورمندی و جنگاوری و پرفنی را هر قهرمان داستانی کم و بیش دارداما خنیاگری و نعره ی لرزه افکن خاص گوراوغلی است که هر دورا با خوردن آن سه حباب جادویی قوشابلاغ (جفت چشمه) به دست آورده است.

عوامل بیرونی کامیابی او را که عبارت باشند از قیرات، شمشیر مصری و نگار

گوراوغلی در عرصه ی هنر و ادب

سرگذشت پر ماجرا و حماسه بار گوراوغلی غیر از ژانر داستان و داستان، در ژانر های مختلف ادبیات نوشتاری و هنر قومی و ملی خلق های مختلف ایران و قفقاز، آناتولی و آسیای میانه نیز منعکس شده است. در زمینه ی هنر قومی به وجود آهنگ ها و رقص های مختلف «کور اوغلو» در آذربایجان و آناتولی می توان اشاره کرد. عاشیق های آذربایجان براساس این منظومه ی حماسی آهنگ های به نام گوراوغلی، گوراوغلی جنگ سی، پیادا گوراوغلی، آتلی گوراوغلی، بزوقو کور اوغلو، قایتارما گوراوغلی، مصری گوراوغلی و... پدید آورده اند. آهنگ عاشیقی گوراوغلی دارای خصوصیت رزمی و حماسی است متن شاعرانه اش گرایلی، اساس مقامش شور و ملودیش پر تنین است.

در اصطلاح موسیقی آذربایجانی، پرده ی هفتم ساز را نیز گوراوغلی می نامند. در موسیقی فلکوریک آناتولی نیز آهنگ ها و نواهای «گوراوغلی» وجود دارد. در بین بارهای _رقص های دسته جمعی_ آناتولی شمالی و شمال شرقی، رقص های گوراوغلی دارای جایگاه خاصی است. رقص رزمی گوراوغلی که در ارزروم متداول است یکی از این رقص هاست. این رقص فلکوریک را دومرد شمشیر به دستچنان که گویی بایکدیگر می جنگند با شورو هیجان خاصی اجرا می کنند. رقصان در پایان رقص یکدیگر را در آغوش گرفته بعد از روبوسی دست در دست هم میدان را ترک می کنند. غیر از موسیقی قومی، گوراوغلی در موسیقی کلاسیک نیز برای خود جا باز کرده است. در زمینه اپراهای گوراوغلی می توان احمد عدنان سایگون(؟_1907) آهنگ ساز ترک و(اپرای کوراغلو) ساخته های عزیز حاجی بیگوف (1885_1948) موسیقی دان و آهنگ ساز بلند آوازه و بنیانگذار هنر اپرا و اپرت سازی در آذربایجان را میتوان نام برد. (5: صص 140 – 143)

نمایش

براساس داستان گوراوغلی فیلمی به همین نام در سال 1960 به توسط آذربایجان فیلم باکوساخته شده که آن را بارها در ایران نمایش داده اند. نویسنده ی فیلم نامه حسن سید بیگلی و کارگردانش حسین سید زاده است. نمایش نامه ای نیز به نام «گوراوغلی دلاور» در سال 1941 در ترکیه نوشته شده و بارها به روی صحنه آمده است نویسنده ی این نمایشنامه احمد قدسی تاجر(1901_1967) شاعر و نویسنده و یکی از کارمندان عالی رتبه ی وزارت فرهنگ ترکیه بوده .

شعر

«گوراوغلی» موضوع شعر شاعران زیادی قرار گرفته است که از آن میان به دوشعر می توان اشاره کرد: منظومه ی گوراوغلی میر مهدی سید زاده و شعر بلند روشن، سروده ی حسین منزوی. نمونه شعر گوراوغلی

بوگون بیر تدبیره گلمیک گرک دیر
متلبی انلییب بیلیمک گیرک دیر

ایگید دلی لریم، خبر دار اولون
ارز روم قیزیندن خبر گلیپدیر

ادامه دارد..... (2: ص 69)

داستان

غیر از آثار نام برده، یاشار کمال نیز بخشی از زندگی گوراوغلی_از دوران کودکی تارسیدنش به چاملی بئل_را به صورت داستان معاصر و باحفظ شیوه ی داستان گویی سنتی ترکی و تحت عنوان «ظهور گوراوغلی» نوشته است. «ظهور گوراوغلی» نخستین داستان از سه داستان کتاب «سه افسانه ی آناتولی» وی است که نخستین بار در سال 1967 انتشار یافت و تا سال 1982 به چاپ نهم رسید. «ظهور گوراوغلی» به توسط شوکور مسته فابه زبان کردی ترجمه و در سال 1972 با عنوان «ئه فسانه ی کوئیرئوغلی» در بغداد منتشر شد. (5: ص 74)

داستان زال:

زال یا داستان از قهرمانان اسطوره‌ای ایرانی است که نامش در شاهنامه رفته است. زال در پارسی به معنای سپیدمو است. وی پسر سام و پدر رستم است. سام از آن که پسرش با موی سپید و در شکل پری یا دیو به دنیا آمده بود ناخرسند بود. از این رو او را در پای البرز کوه که سیمرغ بر آن آشیان داشت رها کرد. سیمرغ نوزاد را یافت و به آشیانه خود برد و بزرگ کرد. از این پس سیمرغ تا پایان زندگی یاور زال و پسرش رستم است.

تولد زال

سام بیشتر بخاطر آن نگران بود که اگر بزرگان و سرداران زابلی هنگامیکه زال را با سپیدموی مشاهده کنند و از او دلیلش را به پرسند چه جوابی به بزرگان دارد بدهد، بر همین اساس تصمیم گرفت تا کودک را که اهریمن نژاد نامیده بود از خود دور کند تا مورد شماتت قرار نگیرد. اقدام سام بدین صورت نقل شده:

چه گویم ازین بچه بدنشان	چو آیند و پرسند گردنکشان
پلنگست و دو رنگست و گرنه پریست	چه گویم که این بچه دیو چیست
نخواهم برین بوم و بر آفرین	ازین ننگ بگذارم به ایران زمین
از آن بوم و بر دور بگذاشتند	به فرمود پس تاش برداشتند
بدان خانه این خرد بیگانه بود	بجایی که سیمرغ را خانه بود
برآمد برین روزگاری دراز	نهادند بر کوه و گشتند باز

روابط میان ایران و زابل از دوران فریدون و نریمان کم‌وبیش پایدار بود ولی در دوران منوچهر و سام این روابط مستحکم‌تر گشت. منوچهر پادشاه ایران وقتی از کار سام آگاه گشت فرزندش نوذر را به زابل فرستاد تا حضورش را به نزد منوچهر به وی ابلاغ نماید. سام وقتی پیام پادشاه را شنید خاکبوس گشت سریعاً همراه نوذر به نزد منوچهر شتافت. منوچهر هنگام جلوس بر تخت در طرفین راست و چپ او قارن و سام نشستند تا سالاربار زال آراسته به زرین کلاه و زرین عمود به حضور پادشاه و حضار آورد همه از جمال و زیبایی زال حیرت زده شدند.

منوچهر مشتاق بود از چند و چون جریان زال و علت طرد و پرورش او توسط سیمرغ را از زبان سام بشنود و سام همه وقایع را بر منوچهر عرضه داشت آنگاه منوچهر از ستاره‌شناسان و موبدان خواست تا آینده زال را پیش‌بینی نمایند. منجمان از روی علائم، زال را پهلوانی نامدار ابراز داشتند و چون منوچهر اینگونه شنید خلعتی مناسب زال و اطرافیان تدارک دید. سام بسیار از منوچهر سپاسگزاری نمود و هنگام خروج از پایتخت، ایرانیان از کوی و برزن به بدرقه زابلیان آمده و ایشان تا بیرون شهر بدرقه نمودند. پیش از جدایی سام از منوچهر، شاه ایران فرمانی داد مبنی بر اینکه زال از امروز شاه زابل گشته و سام برای فتح مازندران رهسپار گردد. (4: صص 197-199)

حکمرانی زال در زابل:

زال به همراه پدر و گردان زابلی که به ایران رفته بودند به زادگاهش بر گشت، سام همه سران و بزرگان کشور را جمع نمود و پس از ابلاغ حکم شاه ایران، بدیشان گفت که باید به گرکسار و مازندان لشکرکشی نماید از این‌رو زمین‌پس شاه این کشور زال فرزندم خواهد بود و انتظار من اینست همه او را یاری و گوش به فرمان او باشید و بدانید که زال زینهار من است. سپس سام رو به فرزندش زال نمود و گفت به داد و دهش حکم رانی کن و آرام باش و چنان دادن که زابل خان توست و این خان و مان هر چه آبادتر دل دوستداران تو شادتر.

زال آنگاه از سرنوشت خویش پیش‌پیش‌سام‌گلیه کرد که در کودکی بدور از کانون خانواده روزگار سختی گذرانده و اکنون که نیازمند کمک پدر هست نیز باید از او دور باشد. سام گفت هر چه گویی سزااست و هر چه در دل داری بگو که ستاره‌شمار این چنینی اختر تو را یافته است و زال چنین گفت.

کسی کاو ز مادر گنه‌کار زاد من آنم سزد گر بنالم ز داد
ز گل بهره من بجز خار نیست بدین با جهاندار پیکار نیست

چون زمان حرکت سپاه سام به گرگساران و مازندران سر رسید زال و سام یکدیگر را برای خداحافظی در آغوش گرفتند آنگاه سام گفت: اینک برگردد و شادمان به جانب درگاه برو حکومت را آغاز کن. دستان زال پر اندیشه بسوی دربار باز گشت و اندیشه نمود چگونه حکمرانی نماید تا موفقیت در پی داشته باشد. بر تخت عاج جلوس نمود و فرمان داد تا همه نامداران و موبدان قبایل و طوایف زابلی پیش او آمدند و را از هر گونه هنر و دانش غنی نمودند بدانگونه که در علم و دانش به جایی رسید که همتایی در جهان کس ندید. اینک گردش فلک بعد ناملایمات بسیار مهرش را بروی زال و سام به زیبایی گسترانیده بود. (3: صص 131 - 136)

ازدواج زال:

زال از معدود حکمرانان شاهنامه است که از دوران نوجوانی و پیش از ازدواج به حاکمیت رسید و اینک زال علاوه بر حکومت، جوانی تنومند و پهلوانی است که با گردان خویش هرازگاهی برای شکار یا اخذ باج و ساو به سرزمین‌های مجاور سرک می‌کشد. سرزمین‌های هندوان، کابل، دنبر، مرغ، مای کشورهای هستند که زال بر آنها تسلط دارد و ممکن است اراضی مزبور در زمان سام مفتوح گشته باشند اما آنچه مسلم است نباید این کشورها از یکدیگر و از زابل دور بوده باشند، سران همه کشورهای فوق هر ساله باج و خراج سالانه‌شان را به زابل می‌پرداختند و احتمال اینکه سکنه این کشورها از قوم زابلی باشند بسیار محتمل است. زال و جنگجویان هم‌کیش او در یکی از همین دوره‌گردی‌های همراه با شکار و تفریح از زابل به نزدیک مرزهای کشور کابل که هر ساله باج و ساوش را به سام می‌پرداخت رسید. بر کابل شخصی مهرباب نام از نژاد ضحاک‌تازی حکومت داشت که یلی بود خوش‌تیپ و نیرومند اما بت‌پرست. مجلس بزم و سوری از جانب زال ترتیب یافت و در آن مجلس مهرباب که از زال سپیدمو خوش‌اش آمده بود او را به خان خویش دعوت نمود. اما زال به سبب تفاوت آئینی و ترس از پدرش سام این دعوت را نپذیرفت. مهرباب بروی خود نیاورد و در ظاهر او را ستود اما در دل زال را ناپاک‌دین خواند. چون مهرباب مجلس را ترک نمود، زال خبر یافت که در پس پرده او یکی دختر است بسیار مشهور بنام رودابه.

پس پرده او یکی دخترست	که رویش ز خورشید روشن‌ترست
ز سر تا به پایش به کردار عاج	به رخ چون بهشت و به بالا چو ساج

زال که ندیده عاشق رودابه گشته بود لحظه‌ای از اندیشه او فارغ نشد. روز بعد مهرباب بدیدار دختران خود سیندخت و رودابه به شبستان شد و دختران را مزین به زیورآلات مجلل یافت. سیندخت از پدر پرسید زال چگونه مرد است؟ مهرباب پاسخ داد کسی در جهان هم‌اورد او نیست، دل شیر دارد و زور فیل، چون بر گاه نشیند دُر فشانند و چون در جنگ باشد سر فشانند. تخت و بخت‌اش جوان، تنها عیب‌اش همان سفیدی موی سر اوست.

رودابه سخنان می‌شنید دل‌باخته زال گشت، اما جز به ندیمان و دایگان خویش این سر نزد کسی فاش نکرد. نخست ندیمان به رودابه اظهار نمودند که تو تاج سر دختران جهانی به هر گوشه‌ای از شهر چهره تو منقوش است میان بتان چون صورت تو خساره نیست، همه دلبسته مهر تو می‌باشند چرا همتای یک مرد پیرسر گردی. از این سخنان رودابه بر آشفت و ندیمان را نهیب زد. سریعاً همه ندیمان رای رودابه را فهمیدند و گفتند ما همه بنده‌ایم هر چه فرمان دهی همان کنیم. رودابه از این سخنان شاد گشت. یکی از ندیمان گفت در این کار باید جادوی کنم به سحر و فسون مانند مرغی پیش زال شوم تا مگر شاه را نزد بانو آورم. از این سخنان رودابه خندان گشت با چهره‌ای مُعصفر رو به ایشان گفت:

لب سرخ رودابه پر خنده کرد	رخان معصفر سوی بنده کرد
که این گفته را گر شوی کار بند	درختی برومند کاری بلند
که هر روز یاقوت بار آورد	برش تازیان بر کنار آورد

(3: صص 144 – 147)

رفتن کنیزکان رودابه به دیدن زال زر:

نوروز، اوّل ماه فروردین پنج‌تن از ندیمه‌های رودابه تن را به عطر و بوی گل‌ها پیراسته از لب رودبار دسته‌گل‌های بهاری چیده شاد و خندان رو بجانب اردوی زال نهادند. زال از دور بر تخت نشسته ایشان را دید از خادمان پرسید این گل‌پرستان کیانند. گوینده گفت ایشان از پرستنده‌گان (ندیمان) رودابه هستند از کاخ کابل می‌آیند. زال پیاده به استقبال آنان رفت نزد ایشان که رسید از کهتر خویش، ترک گلرخ نام (ریدک) و نوجوان تیر و کمان خواست تا مرغی را در آنسوی رود شکار کند. گلرخ تیر بر زه نهاد و به زال داد و زال تیر را رها کرد و خشیشار از پرواز باز ماند و در آب افتاد، آنگاه به گلرخ گفت که با قایق آنسوی رود رَوَد شکار را بیاورد.

کنیزکان رودابه از فرصت استفاده نموده به گلرخ نزدیک شدند تا اطلاعات مفصل از این تیرانداز بدست آورند، یکی پرسید این پهلوان پیلتن را نام چیست و شاه کدام کشور و انجمن است که اینگونه در تیر انداختن مهارت دارد. گلرخ گفت زینگونه از این شاه یاد مکن که او شه نیمروز است و فرزند سام، او را شاهان دستان خوانند. پرستنده دیگری گفت چه گویی ماهی که در کاخ مهرباب هست که از شاه تو برتر است، پرستنده‌گان دیگر وصف و جمال رودابه را نزد گلرخ بیان کردند به امید آنکه زال را به رودابه نزدیک نمایند. گلرخ در جواب گفت که خوب است جفت ماه، مهر رخشان باشد. آنگاه سخن از اوصاف مردان، شریک زندگی، تولید نسل به میان آمد. گلرخ از پرستنده‌گان جدا گشت با صیدش نزد زال آمد و زال پرسید چه گفتند که اینطور خندان و سیم دندان گشته‌ای؟

گلرخ (ریدک) شنیده‌ها را باز گفت دل پهلوان شاد گشت و به او گفت برو به پرستنده‌گان رودابه بگو از گلستان خارج نشوند تا هدیه به آنان اهداء گردد. زال زر و دینار و پنج البسه زربفت به ایشان هدیه داد و توصیه کرد تا به کاخ مهرباب بر می‌گردند پیام ایشان را به رودابه برسانند. ندیمه‌ها با هدیه پیش رودابه باز گشتند زر و گوهر به‌مراه پیام زال را برای رودابه باز گفتند. عقیده ندیمه‌ها این بود که مأموریت‌شان را به نحو احسن به انجام رسانده‌اند و اینک شیر در دام افتاده است.

زال به امید وصال به گلستان خویش خرامید تا استراحت نماید. بتان طراز به پیشواز آمدند نمازش بردند و زال از وجنات رودابه از ایشان پرسید و پیمان گرفت هیچگاه هیچکدام دروغ نگویند و اگر دروغ گویند زیری پای فیلان انداخته خواهند شد. نخست لاله‌رخ پیش زال زمین را بوسه داد و گفت که کس در جهان نظیر او نخواهد زاد، رودابه سروی سر تا پا گل است سهیل یمن است. زال به او گفت اینک چاره چیست راه نزدیک شدن کدام است که همه آرزوی من دیدن چهر رودابه است. پرستنده گفت اگر فرمان دهی شما را تا کاخ رودابه رهنمون خواهیم گشت و از اراده شما نزد او خواهیم گفت تا سر مشک‌بوی‌اش را بدام آوریم.

سر مشک‌بوی‌ش به دام آوریم	لباش زی لب پور سام آوریم
خرامد مگر پهلوان با کمند	به نزدیک دیوار کاخ بلند
کند حلقه در گردن کنگره	شود شیر شاد از شکار بره

رفتن زال به کاخ رودابه:

پرستنده‌گان خوشحال به کاخ باز گشتند اما دربان خشمگین بر آنها تشر زد که چرا بیموقع به بیرون رفتند مگر نمی‌دانند که شاه زابل در دشت کابل اردو زده است و اگر چنین گل بدستان ببینند پست‌شان خواهند کرد. پرستنده‌گان بهانه آوردند که فصل بهار است برای چیدن گل برای رودابه بدشت رفتند، آنگاه داخل شدند نزد رودابه شتافتند تا شوق دیدار زال را به او بدهند و دیگر سخن از سهی‌قد، زیبا رخ و پهلوانی زال بسیار گفتند و رودابه با مزاح به آنها گفت که دگرگونه از یک مرغ پروده پیر سر سخن می‌رانید سپس خنده‌زنان به آرایش کاخ پرداختند که عطر بوی آن تا دشت‌ها می‌پیچید.

شب هنگام که تاریکی بر همه جا سایه گسترد پرستنده‌ای بسوی زال بیرون جست پیش زال آمد تا او را تا به کاخ رهنمون باشد، چون زال به دیوار قصر نزدیک شد سیه‌چشم رودابه را دید و رودابه گیسوان خود را کمند ساخت تا معشوق بالا رود ولی زال کمندی بر کنگره دژ انداخت و از آن بالا آمد رودابه را از نزدیک دید و بر آن زیبایی یزدان را ستایش نمود و نمازش برد سپس هر دو مستانه دست در دست یکدیگر داخل اتاق زرنگار شدند.

همی بود بوس و کنار و نبید مگر شیر کاو گور را نشکرید

در امتداد بوس و کنار، زال رو به رودابه کرد و گفت اگر از این وصلت منوچهر آگاه گردد راضی نخواهد شد و سام نیز خشمگین خواهد گشت اما تا پای جان در این راه خواهم ایستاد. رودابه در جواب گفت به حکم داور و کیش خویش جز زال کسی بر من پادشاه نخواهد بود. مهرورزی تا سپیده سحر ادامه داشت تا اینکه صدای تبیره (طبل) از پرده‌سرا بر آمد و زال (شید) روبه را پدرود کرد از بالای کاخ فرود آمد به چادر خویش در دشت کابل رفت.

(3: صص 139 – 141)

وعده موبدان به تولد رستم:

عرف اجتماعی ایرانیان در دوره مزبور چنین بود که مشکلات زندگی را با طبقه مغان (موبدان و ردان) در میان می‌گذاشتند و از ایشان راه چاره می‌خواستند، زال در امر وصلت با دختری از نسل ضحاک دچار اشکال شرعی و هم سیاسی بود به همین خاطر موضوع را با موبدان مطرح نمود ولی انتظار داشت موبدان خلاف خواسته او نظر ندهند و در صدد چاره‌ای

باشند تا ازدواج صورت پذیرد. عقیده زابلیان تفاوت ماهوی با عقاید ایرانیان داشت اما به سبب شرایط ویژه مجبور بودند از آئین ایرانیان پیروی و اصول آنرا مراعات نمایند.

زال پیش از نظر موبدان، نامه‌ای هم به پدرش سام نوشت و صراحتاً موضوع وصلت با دختر مهرباب را مطرح نمود و در نامه اشاره نمود امکان برگشت وجود ندارد جز با مرگ وی. سام پس از رؤیت نامه میان دو راه مردد شد رای منوچهر یا رای فرزند را انتخاب نماید تا قضیه راحت‌تر فیصله یابد. بدین منظور او نیز با موبدان مشورت نمود و ایشان پس از رصد ستارگان در روشنایی روز فرمودند نگران از این وصلت نباشد چون مولودی خواهد آمد پناه کشور و مردم خواهد بود. سام از بابت این پیشگویی بسیار خوشحال گشت و با هزار اسیر گرگسار و مازندرانی به شهرایران شتافت تا منوچهر را که هنوز از ماجرا خبر نداشت راضی به وصلت نماید.

چون سام به نزد منوچهر رسید پیشتر از فتح گرگساران و مازندران و دلیرهای‌های او سخن رفت و منوچهر بسیار شاد و خشنود بساط جشن و سور به افتخار سام را مهیا کرد. فردای آن شب وقتی بارگاه منوچهر گشوده شد سپهدار سام نزد شاه شد و منوچهر به او گفت باید به هندوستان شوی و دود از کاخ مهرباب بر آوری و همه خویش و پیوند ضحاک را از دم تیغ بگذرانی. سام به جنگ مهرباب شتافت و خیمه جنگ را در دشت کابل برافراشت، اما زال را که خبر شد گفت سام مگر نخست از روی نعش من بگذرد تا کابل را آتش زند. سام در فشار مضاعف قرار گرفت از یک طرف فرمان منوچهر و از سوی دیگر سرسختی فرزندش زال.

وقتی که زال بر اردوی سام رسید همه او را به رای پدر ترغیب کردند اما زال همچنان استوار بر اراده‌اش بود که با سام بجنگد. سام چاره را در آن دید موضوع را با نامه‌ای که حاملش زال باشد منوچهر را از وضع پیش آمده مطلع گرداند. سام تمام فداکاری‌های گذشته و خدمات بی‌نظیرش در طول عمرش در نامه گوشزد کرد و گفت که زال مصمم است مقاومت نماید اگر راهی معقول‌تر است شاه بزرگ راه معقول را برگزیند. نامه به زال سپرده شده و زال شتابان به سوی آمل راهی شد. منوچهر پس از مشاوره موبدان و اینکه ثمره وصلت پهلوانی خواهد بود پشت و پناه ایران، با امر وصلت موافقت نمود و پیام سریعاً به سام و مهرباب و سیندخت رسید شادی و شور شهر کابل و اردوگاه سام را فرا گرفت و بدین گونه از ازدواج زال و رودابه‌رستم چشم به جهان گشود. (4: 156 – 159)

زال و سیمرغ:

به روایت شاهنامه فردوسی، سیمرغ دو بار به یاری زال و رستم می‌آید. نخست وقتی که رودابه به دلیل بزرگی جثه نوزاد نمی‌توانست فارغ شود. در این هنگام سیمرغ نزد زال می‌آید و به او می‌آموزد که چگونه نوزاد را از پهلوی مادر بزایانند. بار دوم در داستان نبرد رستم و اسفندیار به یاری رستم آمده و ترفند نابود کردن اسفندیار را به رستم می‌آموزد.

«زال» بر وزن سال، پیر و فرتوت و سفیدموی باشد، و چون او «سفیدموی» به دنیا آمد او را به این نام خوانند. ریشه این نام در اوستا zar (پیر شدن)، در هندی باستان Jāra-Jar (پیر شدن)، بلوچی lāzz (زن، زوجه) است. کلمه «زر» در فارسی لغتی است هم‌وزن «زال»، که «ر» به «ل» بدل شده. زال یعنی مانند پیران سپیدموی بودن.

(3: ص 145)

بازگشت زال:

سام پس از مراجعت پسرش زال، به جبران اشتباهات گذشته پرداخت؛ و منوچهر نیز ملاحظات لازم را در حق پسرک جوان مبذول داشت. وقتی سام در جنگ مازندران از دنیا رفت، فرمانروایی سام به درخواست بزرگان به زال سپرده شد.

سرانجام زال

بعد از آنکه بهمن زابل را فتح می‌کند و فرامرز را می‌کشد زال را به اسارت گرفته و او را در غاری در البرز کوه زندانی می‌نماید در نسخه اصلی شاهنامه از سرنوشت زال پس از اسارت در غار البرز کوه سخنی بمیان نیامده است اما در ملحقات شاهنامه آمده است که زال به جادوی جادوگری که بهمن را یاری می‌کرده است قرن‌ها در همان غار در غل و زنجیر بوده است تا سرانجام در سالهای نه چندان دور از دنیا می‌رود. (4: ص 151)

نتیجه گیری

از مقاله ی بالا میتوان نتیجه گیری کرد که داستانها نمی توانند جهلی و ساختگی باشند و ریشه در عواطف و احساسات مردم دارند و حتی خیلی واقعی تر و قابل اعتماد تر از تاریخ افکار و عواطف و احساسات مردم را بیان میکنند چون کمتر از تاریخ دستخوش اغراض تاریخ نویسان گشته استروایان در طی زمان یکی از دیگری آنها را می آموزند و سینه به سینه آنها را نقل می کنند و هر بار داستان به اقتضای زمان و به حکم تحول اوضاع جامعه رنگی تازه به خود می گیرد تا برای شنوندگان ناآشنا و غریب نباشد اما ضمناً غالب کلی داستان مانند تنه ی تناور درخت بر جای می ماند و شاخ و برگهاست که غالباً دستخوش تغییر و تبدیل می شود جستجوی شخصیت واقعی گوراوغلی قهرمان داستان در ادوار باستانی بی مورد است. او یک رئیس جلالی و در عین حال شاعر ساز نوازی بوده که در سده ی شانزدهم زندگی می کرده است. دو عامل: یکی گوراوغلی «کورزلد» بودن تخلص و یا نام مستعار او _ به هر جهت که بوده _ و دیگری عصیانش علیه دولت و بیک ها و پاشاهای وابسته به آن _ باز هم به هر جهت _ موجب شده است که افسانه ها و روایات شکل گرفته در اطراف موضوع اصلی «قیام فرزند مرد کور شده» به قهرمان آناتولیایی جدید ما تعلق پیدا کند. شاعر بودن گوراوغلی و سپری شدن دوره ای از زندگی وی در سرزمین هایی چون آناتولی شرقی، آذربایجان و قفقاز جنوبی که سنت حکایتگری خلق در آنجا ها خیلی نیرومند است نضج گیری و تکوین و تکامل داستان های تزیین گردیده با اشعار او را امکان پذیر ساخته است.

شباهت ها

- 1- اخذ نام با دلیل: زال گوراوغلو
- 2- وظیفه پدر: تحت فرمان شاه منوچهر حسن شاه
- 3- ازدواج: دختر شاه کابل دختر شاه استانبول
- 4- جای رشد در کوه: البرز چنلی بئل
- 5- داشتن اسپ: رخس رستم قیرآت
- 6- وفات پدر: بعد از جنگ مازندران بعد از نوشیدن چشمه آب قوشه بولاق

تفاوت ها

1. نام: زال روشن بعد به گوراوغلی
 2. معنی نام: سپید مو کورزاده یا فرزند نابینا
 3. نام پدر: سام علی کیشی
 4. منطقه: زابل آذربایجان
 5. علت رفتن به کوه: سفید موی بودن یا دیو مانند بخاطر انتقام
 6. کمک کننده در کوه: سیمرغ آب چشمه قوشه بلاغ
 7. حکومت دار: منوچهر حسن خان
 8. ملیت: فارسی یا دری ترک یا ترکمن ها
 9. زن: رودابه نگار
 10. مرگ قهرمان: از طرف بهمن معلوم نیست
 11. کار کرد ها: مبارزه علیه ظلم و استبداد مبارزه
 12. قدامت: پیش از گوراوغلو بعد از رستم و قبل از
- ساسانیان
13. قریحه شعری: ندارد دارد

منابع و مأخذ

- 1- بابایی، احمد. (1389)، گوراوغلی داستانی، آذربایجان.
- 2- تهماسب، محمد حسین. (1387). حماسه کوراوغلو، ترجمه: ولی راعی شجاعی. تبریز: اختر.
- 3- چمن آرار، سهراب . گفتار شورانگیز فردوسی. (شهنامه به نثر گردانده شده)
- 4- حسین، الهی قمشه‌ای. (1386)، شاهنامه فردوسی. ترجمه ناهید فرشادمهر. تهران: نشر محمد.
- 5- رحیم رئیس نیا. (1366)، گوراوغلی در افسانه و تاریخ. تبریز: انتشارات نیما.